

درس سیصد و هشتاد و دوم: صوت ۴۰۴

بررسی اقوال درباره انتفاء یا عدم انتفاء علم اجمالی
با طرّو اضطرار (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آخوند به دنباله مطلب در تتمه مسئله راجع به طرّو اضطرار در اطراف علم اجمالی می‌فرمایند که فرقی در تقارن اضطرار با علم اجمالی و تأخر اضطرار از علم اجمالی نیست سواءً اینکه این اضطرار به معین تعلق بگیرد یا به غیر معین تعلق بگیرد و دلیلی که برای این مطلب ذکر می‌کند این است که تکلیف در عالم انشاء متعلق و مشروط بر عدم طرّو اضطرار است یعنی هم‌زمان با تعلق تکلیف به اطراف علم اجمالی، مشروطیت عدم اضطرار هم در این تکلیف لحاظ شده است. بنابراین وقتی که اضطرار به امر معین یا غیر معین تعلق گرفت، یکی از دو طرف علم اجمالی که قوام علم اجمالی به اجتماع طرفین است طبعاً منتفی می‌شود. بنابراین تکلیف منجز، به تکلیف مشکوک مبدل می‌شود این

بیان مرحوم آخوند است.^۱

توجیه کلام مرحوم آخوند

دلیل قائلین به تنجّز علم اجمالی بعد طرّو

اضطرار

البته در تفصیل قضیه ما این طور می‌بایست کلام مرحوم آخوند را توجیه کنیم بر اینکه در عالم انشاء وقتی که تکلیف بر علم اجمالی تعلق می‌گیرد، اشتغال ذمه‌ای که به واسطه علم اجمالی حاصل می‌شود آن اشتغال ذمه طبق نظر قائلین به وجوب احتیاط به واسطه طرّو اضطرار منتفی نمی‌شود چون قائلین به وجوب احتیاط قائل‌اند بر اینکه به واسطه حصول علم اجمالی، اشتغال ذمه بر اجتناب از اطراف باقی است و برائت از تکلیف برای انسان حاصل نمی‌شود، و بعد از طرّو اضطرار آن اشتغالی که قبل از طرّو اضطرار بود به استصحاب باقی می‌ماند یعنی به واسطه نفس بقاء طرف دیگر که موضوع برای أحد الطرفین است آن اشتغال ذمه هم باقی می‌ماند. بنابراین نسبت به طرف دیگر آن علم

^۱ . کفایة الأصول (تعلیقہ زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۲.

اجمالی هنوز باقی است و باید از طرف دیگر اجتناب کرد، قائلین به وجوب احتیاط این مطلب را می‌فرمایند.

مرحوم آخوند هم به همین جهت مطلب را به عالم انشاء برمی‌گرداند یعنی می‌فرماید که وقتی در عالم انشاء، تکلیف به طرفین علم اجمالی تعلق گرفت آن اشتغالی که براین اساس می‌آید مشروط به عدم اضطرار است نه اینکه آن تکلیف مطلق است که در صورت انتفاء أحد الطرفین شبهة اشتغال و عدم اشتغال بیاید و به واسطه استصحاب آن اشتغال موجب اجتناب از طرف دیگر بشود یا موجب وجوب تناول طرف دیگر بشود. همان‌طور که در صورت فقدان یکی از دو طرف بر مبنای مرحوم آخوند احتیاط به جای خودش باقی است زیرا با فقدان یکی از دو طرف شبهة بقاء اشتغال به جای خودش باقی است و وقتی که اشتغال در شبهة بقاء خودش قرار داشت، در اینجا مقتضای استصحاب حکم به بقاء اشتغال و اجتناب از طرف دیگر است یا تناول طرف دیگر است یعنی اتیان به طرف دیگر است چون یکی از دو طرف در اینجا مفقود شد و -

البته قائلین به عدم احتیاط قائل هستند بر اینکه لازمه علم اجمالی اجتماع است و آن عنوان و وصف جمعیت و اجتماع است که موجب تعلق تکلیف است - وقتی که آن وصف اجتماع و وصف عنوانی از بین رفت بنابراین موضوع برای حکم هم از بین خواهد رفت زیرا حکم دائر مدار تحقق موضوع است و تحقق موضوع دائر مدار اجتماع اوصاف و اجتماع شروط است و وقتی که آن شروط منتفی شد طبعاً موضوع هم منتفی خواهد شد.

حکم دائر مدار موضوع

وقتی که مولا می گوید: **أكرم العلماء** یک زید عالمی وجود دارد و الآن برای این زید عالم نسیان پیدا شده است و ما شک در تحقق موضوع داریم که آیا موضوعی که در اینجا متعلق برای حکم است محقق است یا محقق نیست؟ در اینجا ما نمی توانیم استصحاب عالمیت را بیاوریم یا استصحاب شمول حکم را در اینجا بیاوریم و بگوییم که اگر مولا سابقاً می گفت: **أكرم العلماء** - این به استصحاب تعلیقی که استصحاب تعلیقی عبارت از استصحاب قهقراء

است - همان‌طور که **أكرم العلماء** شامل زیدِ عالم می‌شد الآن هم که به واسطهٔ نسیان، علم زید منتفی شده است بنا بر استصحاب تعلیقی این شامل علماء هم خواهد شد! ما نمی‌توانیم در اینجا این حرف را بزنیم. چرا؟! به جهت اینکه حکم وجوب اکرام بر افراد به عنوان وصف عنوانی رفته است یعنی عنوان شخصیت در این اکرام دخالت ندارد بلکه عنوان وصف در این حکم و در وجوب اکرام دخالت دارد؛ در هر جا که وصف باشد - خوب باید دقت کنید! این مسئله‌ای است که خیلی جاها در اصول به درد می‌خورد! - در آنجا حکم به آن تعلق می‌گیرد و اگر وصف نباشد در آنجا حکم تعلق نمی‌گیرد. **اللهم إلا** در موردی که تعلق حکم بر آن موضوع غیر از آن وصف عنوانی لحاظ افراد دیگر هم شده باشد، بعد آن وقت شک ما در اینجا این است که اگر با نسیان علم از زید آن وصف عنوانی عالم منتفی شده است ولی آیا حکم اکرام باقی مانده است یا نه، در اینجا قائل به استصحاب می‌شویم. چنانچه قبلاً حکم به اکرام علماء بود در آنجا می‌توانیم آن حکم اکرام علماء را استصحاب کنیم و در مانحن‌فیه که نسیان

علم شده ولی لحاظ اکرام به جهت غیر علم هم ممکن است باشد در اینجا اشکالی ندارد که استصحاب بشود ولی اگر حکم به وصف عالم رفته است چه اینکه قبلاً اکرام شامل زید شده باشد یا نشده باشد، اکرام بدوی و حکم بدوی باشد در اینجا تخصصاً زید از تحت علماء خارج می شود چون در اینجا با نسیان علم دیگر عنوان عالم بر او صدق نمی کند و این عنوان عالم دخالتش در احراز موضوع دخالتش غیر قابل تردید است و با انتفاء این عنوان موضوع منتفی خواهد شد و وقتی موضوع منتفی شد حکم هم نداریم؛ مولا می گوید: **أکرم العلماء** شما می گردید در قم عالم پیدا نمی کنید آیا زید لب فروش را دعوت می کنید؟! او که عالم نیست! وقتی عالم نبود حکم هم منتفی می شود و هر وقت عالم پیدا شد حکم هم متعلق می شود. بنابراین حکم دائر مدار موضوع است.

مرحوم آخوند می فرمایند که در عالم جعل و انشاء حکم وجوب اجتناب بر موضوع که همان جنبه اجتماعی است به عنوان اینکه این اضطرار در اینجا

مانع نشود این حکم تعلق گرفته است پس موضوع
ما عبارت از اجتماع طرفین است **مع عدم طرّو**
المانع، مسئله این است.

بنابراین وقتی که موضوع به این کیفیت شد
اضطرار که بیاید چه به معین تعلق بگیرد یا به غیر
معین تعلق بگیرد در اینجا موجب زوال موضوع
خواهد شد. موضوع ما در اینجا طرفین خالی از
اضطرار است و الآن اضطرار آمده شامل شده است؛
اضطرار آمده طاری شده است یا مقارن با علم
اجمالی یا متأخر از علم اجمالی، پس موضوع منتفی
شد.

اگر در اینجا شخصی بگوید که علم اجمالی در
اینجا به حال خودش باقی است، وقتی علم اجمالی
در آنجا بود بالأخره علم اجمالی الآن هست و این
علم اجمالی الآن هم در اینجا باقی است و یا به این
تعلق گرفته است یا به دیگری، حالا بر فرض اضطرار
هم باشد وقتی اضطرار باشد علم اجمالی ما که از بین
نرفته است، بالأخره ما الآن هم می دانیم که **إمّا هذا**
حرامّ و إمّا هذا. این را چه کار می کنیم؟! اینجا است
که استصحاب اشتغال می کنیم؛ یعنی شبهه این است

که با طرّو اضطرار آیا آن علم اجمالی ما منتفی می‌شود یا منتفی نمی‌شود؟ قائلین به احتیاط می‌گویند که منتفی نمی‌شود و ما باز هم علم اجمالی داریم. البته این با آن مبنای ما فرق می‌کند اصلاً بحث این مبنا نیست اینها می‌گویند: ما هنوز علم اجمالی داریم خب علم اجمالی یک چیز طبیعی است ما هنوز علم اجمالی داریم که **إِذَا هَذَا خَمْرٌ أَوْ هَذَا** در اینکه شکی نداریم. در اینکه اضطرار بر أحد الطرفين عارض شده مطلب دیگری است ولی علم اجمالی ما سر جایش هست و حکم روی علم اجمالی رفته است. حکم خمر به جای خودش هست خب این را انسان تناول می‌کند ولی حکم اضطرار هم به جای خودش هست؛ هر چیزی حساب خودش را دارد.

پس علم اجمالی داریم بر خمریت **هَذَا أَوْ هَذَا** **أَمْرٌ مَرْدَدٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ** و موجب این علم اجمالی به موجب این خمریت مردّد علم اجمالی حاصل می‌شود و به مقتضای علم اجمالی وجوب اجتناب طاری می‌شود پس وجوب اجتناب به این تعلق می‌گیرد و به طرف دیگر تعلق می‌گیرد؛ **يَخْرُجُ أَحَدُ طَرَفَيْنِ هَذَا الْمَوْعِدِ إِمَّا مَعِيْنٌ أَوْ مَخِيْرًا** و يقع

الطرف الآخر في حكم علم الإجمالي خب این مطلب به این کیفیت است.

نذر موجب تبدل استحباب صلاة لیل به

وجوب

جوابی که می شود مرحوم آخوند از این قضیه بدهند آن جواب این است که اضطرار را ما نسبت به علم اجمالی باید لحاظ کنیم که اضطرار چه نقشی در علم اجمالی دارد و در تحقق یا خلل در تکوّن موضوع علم اجمالی دارد؟ یک وقتی ما در مجلسی بودیم که یک عدّه از فضلاء قم هم در آنجا بودند و صحبت شد که آیا نذری که به صلاة اللیل تعلق می گیرد - **صلاة اللیل مستحب** - صلاة اللیل را از استحباب به وجوب منقلب می کند یا اینکه در همان استحباب باقی نگه می دارد اما الزام می آورد؟ خب در آنجا صحبت شد و بعضی ها قائل بودند که این را تبدیل به وجوب می کند و بعضی ها قائل بودند که بر همان استحباب باقی است. یک نفر از این آقایان که البته از تهران آمده بود و در قم نبود، از فضلاء تهران است و هنوز هم حیات دارد ایشان اصرار داشتند که این را به وجوب تبدیل نمی کند بلکه این را در همان

استحباب باقی می‌گذارد و استحباب را برای شما الزامی می‌کند، نه اینکه استحباب را برگرداند و متبدّل به واجب کند! مستحب سر جایش هست؛ **مستحب مستحب، صلاة مستحب، صوم مستحب، انفاق مستحب**، ولی وقتی که نذر به او تعلق گرفت همان حکم ابتدائی که بر او هست را بر انسان لازم می‌کند یا آن حکم ابتدائی را بر انسان محرم می‌کند. من باب مثال اگر یک چیزی برای انسان مکروه بود مثل خوردن پنیر یا شرب ماء قائماً در لیل، حالا انسان نذر کند یا قسم بخورد بر اینکه شرب ماء را در لیل قائماً نکند یا اینکه اکل پنیر را به خاطر کراهتش ترک کند. آیا این کراهت به حرمت برمی‌گردد یا به حال خودش باقی است و مکروه برای انسان منهی می‌شود؟! این نظر ایشان بود و البته نسبت به مسئله اختلاف بود.

آنچه که به نظر می‌رسد همین است که متبدّل به واجب می‌شود زیرا مطلب خالی از این نیست که آیا بر ترک صلاة اللیل شارع عقاب می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر شما می‌گویید که عقاب می‌کند چطور عقاب به امر مستحب تعلق می‌گیرد؟! این خلاف است. شارع

که عقاب می کند این عقاب به چه تعلق می گیرد؟! بر ترک صلاة اللیل عقاب می کند یا اینکه بر ترک نذر عقاب می کند؟! فرقی در اینجا در فعل نیست. نذر که خودش فی حدّ نفسه فعل نیست تا اینکه شارع آن حکم را معلق بر او کند بلکه نذر تعلق بر فعل خارجی می گیرد و آن ترک فعل خارجی در اینجا حرام می شود. چرا فعل حرام می شود؟! به واسطه نذر، پس همین صلاة اللیل که مستحب است به واسطه عمل دیگر واجب می شود. **و کم له من نظیر.**

حالا ما چرا در مستحب فرض کنیم بلکه همین مایع مثل آب حکم اوّلی او چیست؟ این مایع حکم اوّلی ندارد و در صورت اختیار مکلف و بدون طرّو امر دیگر این حکمش عبارت از اباحه است، همین ماء در صورت نیاز مستحب می شود، همین ماء در صورتی که برای بدن ضرر دارد مکروه می شود، همین ماء در صورتی که انسان مشرف به هلاکت است و عطش بر او مستولی است واجب می شود. یعنی حکم یک آب به عناوین مختلف ممکن است مختلف باشد. چرا؟ چون به واسطه تحقق شرائط و

قرائن، موضوعات مختلفی بر این عارض شده است. الآن این آب **لو خُلِيَ و طَبَعَه** مباح است اما همین اباحه در شرایط مختلف احکام مختلفی به خود می گیرد، بر حسب اختلاف موضوعاتی که در اینجا پیدا می شود. همین طور مسئله مربوط به صلاة الليل است.

صلاة الليل لو خُلِيَ و طَبَعَه مستحبٌ، اما همین صلاة الليل در صورتی که نهی پدر نسبت به او تعلق بگیرد، حرام می شود. همین صلاة الليل در صورتی که نذر به او تعلق بگیرد واجب می شود، چرا؟ چون در اینجا متعلق خود صلاة الليل برای نذر قرار گرفت نه اینکه صلاة الليل مستحب متعلق نذر قرار گرفت و ما دیگر به مستحب و غیر مستحبش کاری نداریم. صلاة الیل متعلق برای نذر قرار گرفت واجب می شود. همین صلاة الیل اگر متعلق برای ایذاء قرار بگیرد حرام می شود مثلاً کسی خوابیده است و شما با صدای بلند یک سورة بقره را هم در صلاة بخوانید، آن بیچاره مریض است و از خواب بیدار می شود همین صلاة الیل حرام می شود! اگر تو می خواهی

صلاة الیل بخوانی بلند شو برو در بالکن بخوان چرا
می خواهی یک فردی را از خواب بیدار کنی؟! همین
صلاة الیل در یک جا استحبابش تأکید می شود
علیٰ کلّ حال بر حسب اختلاف در موارد و اختلاف
در مسائلی که دارد حکمش مختلف می شود.

از بین رفتن تنجّز علم اجمالی در حال اضطرار

بنابراین علم اجمالی که شما می فرمایید به واسطه
اضطرار آن تنجّزش نسبت به افراد باقی است، از
طرف مرحوم آقا آخوند این طور می توانیم به ایشان
پاسخ بدهیم که اضطرار در اینجا چه عملی انجام
می دهد؟ وقتی که اضطرار می گوید که یک امر مباح
است واقعاً این امر را مباح می کند و وقتی که یکی از
طرفین متیقناً مباح شد یا مختاراً، وقتی که مباح شد
ولو خمر باشد مباح است فکیف به اینکه ماء باشد و
خمر نباشد. وقتی که اضطرار مباح می کند دیگر یکی
از دو طرف حرام در اینجا معنا ندارد. موضوع برای
علم اجمالی که منجّز است تردد طرفین در حرمت
أحدهما است و در اینجا ما حرمت أحدهما دیگر
نداریم بلکه فقط مشکوک الحُرمة طرف الواحد

داریم حرمت أحدهما دیگر نیست چون أحدهمایی دیگر نیست.

تلمیذ: یقین اینجا یقین تعبّدی است یقین وجدانی که انسان حاصل نمی‌کند یعنی در واقع شارع آمده ما را متعبّد کرده کأنّ این را نازلۀ علم وجدانی قرار داد.

استاد: ما الآن متیقّن هستیم بر اینکه این الآن حلال است و یقین داریم وجداناً هم یقین داریم! تعبّد و غیر تعبّد نداریم! شما وجداناً می‌دانید این بر شما حلال است یا نه؟! وجداناً حلال است. اصلاً شارع بگوید که این خمر است - بالاتر از این؟! - و بخور! شما چه کار می‌کنید؟!

مگر مرحوم آقا به مرحوم آقای حداد - رضوان الله تعالیٰ علیهما - عرض نکردند که اگر این لیوان دمّ باشد و شما بگویید که بخور من می‌خورم!^۱

مگر فرمودند؟! مجتهد هم هستند. اعلم از علماء عصر و مراجع هم بودند. چطور یک هم‌چنین حرفی زدند؟! یعنی چه؟! یعنی اگر کسی کلام یک

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۴۵.

نفر را مانند کلام رسول خدا صَلَّی الله علیه و آله و
 سلَّم بداند [این کار را می‌کند] الآن امام زمان
 علیه‌السلام بگوید که این خمر است و من به شما
 می‌گویم که این خمر را بخور! چه می‌گویید؟!
 می‌گویید که نه شما امام زمان نیستی، اگر امام زمان
 بودی این‌طور نمی‌گفتی! می‌گوید که من امام زمان
 هستم، من مشرّع هستم البته مشرّع خداست من
 واسطهٔ بلاغ هستم - من به تو می‌گویم که این کار را
 بکن. مگر پیغمبر به عمر و ابوبکر نگفتند که بروید
 آن کسی که در حال صلاة است را بکشید؟! اسمش
 حُرْقُوص بود. رفتند گفتند که عجب! چطور رسول
 خدا صَلَّی الله علیه و آله و سلَّم فرمودند کسی که در
 حال رکوع است را گردن بزنیم؟! نعوذ بالله!
 برگشتند! فرمودند: کشتی یا نه؟! یا رسول‌الله دیدم
 در حال رکوع است! حضرت به عمر فرمودند که تو
 برو، عمر رفت دید در حال سجده است، آمد گفت
 که یا رسول‌الله دیدم در حال سجده است چطور
 می‌شود من گردنش را بزنم؟! به امیرالمؤمنین
 علیه‌السلام فرمودند حضرت رفت و آمد فرمود که

دیدم رفته است و خبری نیست.^۱

پیغمبر می گوید که مسلمانی که دارد نماز می خواند و رکوع و سجده می کند من می گویم که گردنش را بزن. امام زمان الآن بیاید بگوید که این خمر حرام است و تو بخور. نه اینکه من آن را تبدیل به ماء می کنم، اگر تبدیل به ماء کند به واسطه آن ولایت تکوینی خب تحوّل موضوع است و در آن بحثی نیست مثل اینکه خمر تبدیل به سرکه می شود. نه، این خمری که فردا به آزمایشگاه هم ببری یک قطره اش را هم بخوری دور خودت می چرخد! حضرت می فرماید که همین مایع به عنوان خمریت را بنده می گویم که **هذا حلال** چه می فرماید؟! تمام شد! تعبّد نداریم. این حرف ها چیست؟! شارع گفته است که اضطرار موجب حلیت است الآن که مشرف بر هلاکت هستی باید خمر را بخوری و اگر نخوری خدا روز قیامت پدرت را درمی آورد. چرا؟ چون حفظ نفس اوجب از حرمت خمر است و شکی در این قضیه نداریم، فکیف به اینکه حالا مردّد است.

^۱. المراجعات، ص ۹۴؛ الفصول المهمّة، ص ۱۰۸.

حالا این اضطرار که موجب حلیت است آیا واقعاً
موضوع برای علم اجمالی را ازبین می‌برد یا نه؟
ازبین می‌برد. پس دیگر چه جای اشتغال و اینها
هست؟!

اللهم صل علی محمد و آل محمد